

زبان لال و شکم گرسنه، کمر به خدمت آشتی میان نقاشی و مردم عامی بست. چوپانان کوه و دشت را، محروم‌ترین مردم ساده و صادق را، از یادرفته‌ترین مراسم سنتی را، بر بوم‌هایش جاودانه ساخت و گمنام هم مرد؛ همانی که روزگاری از تبریز به پایتخت آمد، نه از سرگشت و گذار، که در همدلی با نقاشانی عاشق و والای نقاشی قهوه‌خانه، دست یاری به سوی حسین قولی‌آقاسی، مرشد نقاشان قهوه‌خانه دراز کرد. با او نقاش‌خانه سیدعرب را بر پا کرد و سهمی فراخور تحسین در اعتلای این مکتب صادق و پربر نقاشی مردمی از آن خود ساخت.

ایمان و ارادت و عشق سیدعرب بود که پسر را از همان اوان نوجوانی به پای دارقالی و دستان پرهنرش را در خدمت خلق زیباترین نقش‌ها و طرح‌های قالی این دیار کشاند. روزهای زندگی پر دوام، سهم و اجرش در اعتلای قالی ایران ماندنی. فصلنامه هنر

دنیا حداقل در نیم قرن اخیر، قالی ایران را با نام ابوالفتح رسام عرب‌زاده می‌شناسد. این آوازه و شهرت، چیزی از سهم و اجر والای همه قالی بافان و طراحان گمنام و نام‌آشنای هنر پرتقدرو ارزش قالی ایران نمی‌کاهد، که این مهم، ناشی از حضور جسورانه پیرمرد در راه متحول ساختن طرح و نقش قالی ایران می‌شود؛ او که آمد و با همه نیرو و جسارت و ذوق، یکباره طرحی نو در نقش‌های قالی ایران در انداخت. جمعیتی کارش را و راهش را ستودند و در مقابل، خیل بی‌شماری نیز به گلایه و انتقاد از او پرداختند و حرکت تنهای طراح و قالی باف عاشق را نشانه مرگ قالی ایران و فراموشی همه نقش و نگارهای باارزش قرنهای قرن قالی ایران دانستند. با این همه، او دست از اعتقاد و ارادتش برنداشت و هر زمان غزون‌تر از زمان پیش، دل و ذوق در راه متحول ساختن قالی ایران سپرد؛ تا آنجا که در سرزمین خودش تنها شد و منزوی، و در جهان نامی آشنا.

و امروز با هفتاد و اندی سال، حاصل نیم قرن، شاید هم بیشتر، ذوق و عاشقی اش را در چهاردیواری خانه‌اش نگهداشته، و روز و شب و خود را نیز در آن خانه می‌گذرانند؛ گوئی که به روز و شب، لختی تاب جدائی از آن‌همه یاد، آن‌همه ذوق، آن‌همه نشانه‌های ایمان و ابتکار را ندارد! گرداگرد این همه یادگارهای پرارزش قالی ایران می‌چرخد و زیر لب زمزمه می‌کند: «که میدان بلاخیز محبت مرد می‌خواهد».

راستی که در این میدان بلاخیز او مردانه جنگیده است! همین است که در نخستین دیداره هیچکس را یارای این باور نیست، این پیر قالی با آن چئه نحیف، آن دو چشم ریز اما پرنور، آن لهجه شیرین آذری که بیشترین مددکار منطق‌هایش، تنها اشعار حضرت مولانا است، باید ماندنی‌ترین نام در عرصه زندگی دوباره قالی ایران باشد؛ همچنانکه زنده‌یاد جلال آل‌احمد، نیمای پیر را چشم شعر نو ایران نام گذاشت، رسام را باید چشم قالی ایران نامید و پیش از آنکه چشم قالی ایران بر هم گذاشته شود، به او گفت: هفتاد سال عاشقی و ارادت و ایثار و ذوق مبارک!

شگفتا که این همه راز و رمز عاشقی را او در مکتب مردی می‌آموزد که از خیل گمنام‌ترین و محروم‌ترین هنرمندان کوچه و بازار این دیار است: در محضر سراسر صداقت و وفای پدرش، سیدعرب؛ عاشق مرد نقاشی که دست روزگار لالش ساخته بود و در آشفته بازار دل‌باختگی به مکاتب هنر غربی، در هنگامه رنگ و رو باختن نقش‌های سنتی و اصیل نقاشی ایران، با دست خالی،

در محضر استاد رسام عرب‌زاده، هنرمند نام‌آور هنر پرپشتوانه قالی ایران

پیرمرد، چشم قالی ایران است



آرزو می‌کنم، یک روز به نام روز تجلیل از قالی ایران تعیین شود، هر ایرانی به نشانهٔ ارج نهادن بر این هنر اصیل، قالی اطاقش را بر سردر خانه اش در دید همگان آویزان سازد؛ آنگاه شما معناى بزرگترین و حیرت برانگیزترین نمایشگاه تجلیل از هنر را در جهان شاهد خواهید بود!

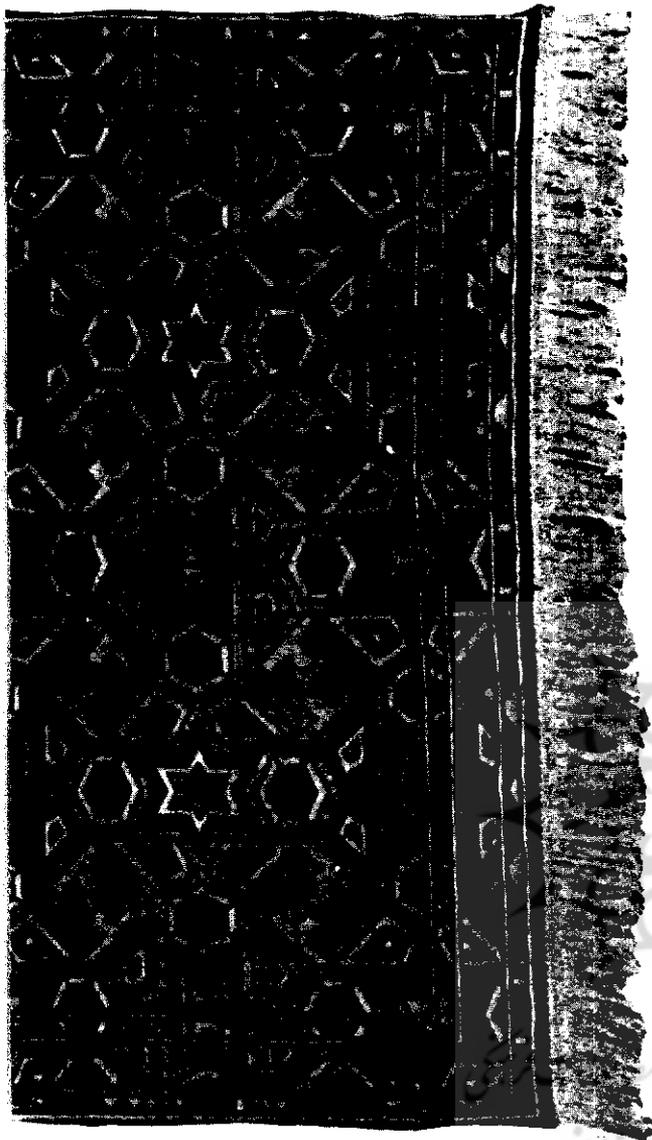
مردم شاید هرگز ضرورت داشتن یک تابلوی نقاشی را حس نکرده باشند، اما بی تردید، داشتن یک قالی، چه نفیس و چه غیر نفیس را برای خود واجب شمرده اند.

من خون گریه می‌کنم وقتی در نمایشگاه‌های جهانی، دنیا به جای سخن گفتن از قالی ایران، از قالی مشرق زمین نام می‌برد.

می‌رود: بازی با رنگها و جستجوی نقش‌ها. همین است که قالی به عنوان دستاوردی روستائی و عشائری، قلب مراکز هنری شهرهای کوچک و بزرگ را در ادوار مختلف حیات این ملت نشانه می‌گیرد، یک هنر فاخر می‌شود؛ حتی گاه تا بدانجا که یاری رسان سایر هنرها می‌گردد: تذهیب در حصار تنگ صفحات کتابی، در قالی می‌روید و رشد می‌کند و شاخ و برگ می‌دهد و نگارگری ایران، گاه در دامان قالی، در تجربهٔ یک جنگل پر از پرنده و چرنده به تکامل می‌رسد؛ در آشکاری گلستانی همیشه بهار و پرگل و... با این همه، قالی مادر همهٔ هنرهای سنتی دیر پای این دیار، آنچنان که می‌بایست و سزاوار حکایت باروری و ماندگاری‌اش، حدیث والای عشق نهفته در تار و پودش، گمنام می‌ماند و مهجور. حضرت استاد، شما این سوگنامه را که قصهٔ نه امروز و دیروز، که شرح مهجوری همهٔ عمر قالی ایران است، چگونه می‌خوانید و زمزمه می‌کنید؟

● من این گمنامی را از صدقهٔ سرعشق می‌دانم؛

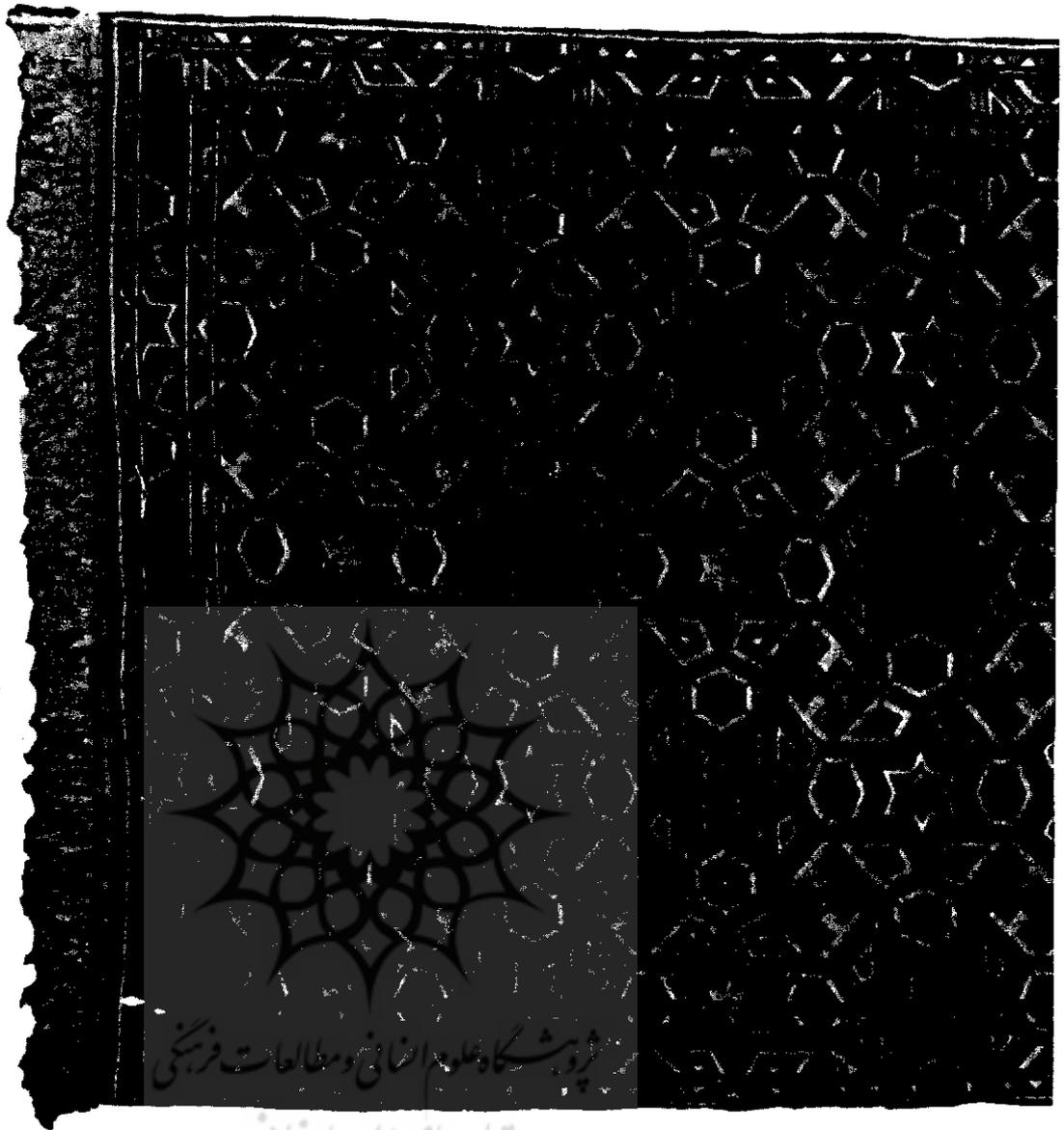
— تردیدی نیست که هنر پیرایه و قدمت طراحی و بافندگی قالی در ایران، آئینهٔ تمامی نمای بخش اعظم ذوق و بینش هنری ایرانیان در طول تاریخ بوده است. من روی هنر بودن قالیبافی و نقاشی طرح قالی به این دلیل تاکید می‌کنم و اسمش را بر خلاف روال رایج — و شاید هم به غلط و از روی سهل انگاری — صنعت قالیبافی نمی‌گذارم، که صنعت یک مقولهٔ اقتصادی است و هنر یک جریان کاملاً حسی و روحی و برخاسته و برتافته از درون هنرمند. ممکن است قالی روزگاری به ضرورت شکوفائی اقتصادی و نیازی از سرتفنن متولد شده باشد، اما بعد چه؟ می‌بینید با گذشت ایام جریان کاملاً معکوس می‌شود؛ بهره‌وری اقتصادی از قالی به جای خودش معتبر می‌ماند، اما در مقابل قالی حکم یک بوم بلند، یک صفحه کاغذ از یک کتاب، یک سند ماندگار هنری را پیدا می‌کند، طراح و نقاش قالی در کشاکش رقابت‌های هنری ایام خودش، موظف به ادای دین و ارایه ذوق می‌گردد، بافندهٔ گمنام هم مقابل دار قالی دنیال عوالم خودش



آدم وقتی عاشق بود و صادق، لابد خموش هم می شود، سر در گریبان هم می نهد، از جنجال هم می پرهیزد، از تظاهر هم گریزان می شود. طراحان نقش قالی و بافندگان گمنام قالی در ایران، همیشه عاشق بوده اند! محروم ترین و غریب ترین هنرمندان این سرزمین بوده اند. آخر اگر پای دار قالی نشسته بودید، خوب می دانستید من چه می گویم. گره اول به دوم، رج سوم به چهارم، حرکت و چرخش دستها، حالتی مانند سماع را پیدا می کند؛ یک نوع بی خبری، وجد، شور، شوق نمی دانم اسمش را چه بگذارم. همین است که قالی باف بعد از اتمام یک قالی حق دارد شرم کند، حتی اسم خودش را پای قالی زیر لب زمزمه کند، چه رسد به تفاخر و تظاهر. خوب این هنر، با چنین هنرمندان و ارسته ای در قلب جامعه در طول تاریخ رسوخ پیدا می کند. در هیاهوی جریانات هنر رسمی، گم می شود، عمر کوتاهی هم دارد، قابل حمل و نقل و جابجائی و سرقت هم که هست، پس اغلب از بین می رود. گور و گم می شود. یک بنا نیست که زدیدنی نباشد، کتاب نیست که پنهان شدنی باشد. همین است که شما در طول تاریخ هنر این ملت، رد پای ادواری از تاریخ و تحول قالی را گم کرده اید. یاد گارهایش به جای خود، اما در مقابل از یادمان نرود که همین هنر به روایت شما، و نه صنعت که من هم بر آن صحنه می گذارم، در جان و دل فقیر و غنی نفوذ پیدا می کند. مردم شاید هرگز ضرورت داشتن یک تابلوی نقاشی را حس نکرده باشند، اما بی تردید داشتن یک قالی را، چه نفیس و چه غیر نفیس، برای خود واجب شمرده اند. این پیوند و همبستگی و نیاز مردم با قالی، به صدها تجلیل از آن می ارزد. من حرف دیگری ندارم.

— حضرت استاد، به گمان من، این پیوند و همبستگی تنها یک مرهم بوده است و نه دوی درد. صاحبان زر و زور هم ممکن بوده است به یک نگارگریا کاتب و یا معمار در سفارش یک تابلوی نقاشی، یا تحریر یک کتاب با خط خوش و یا بر پائی یک بنای ماندگار، اجر و مزدی گاه دوچندان بپردازند. اما همین

جماعت وقتی سروکارشان به قالی بافان می افتاد، دیگر کاری نداشتند که برای چند گز بافته شدن یک قالی نفیس، چند سرانگشت باید سالها خونین و مالین بماند و چه عمری به ایشار گذاشته شود و چه بهای ناچیزی پرداخته گردد. چون حاصل کار یک سرمایه گذاری بود، نوعی مال اندوزی. من بر این باورم که هنرمند قالی فدای بازار مصرف و دادوستد می شود. این هنر اصیل و پردوام همیشه زیر بار گران رقابت ها و چشم هم چشمی ها کمر خم کرده است. آن مردمی که شما مثال می زنید، به همیشه تاریخ حامیان رنگ و رو باخته ترین و چه بسیار کم نقش ترین



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مشاهده می‌کنید. مردم در محدوده نقش‌ها و رنگهای ثابتی قالی را می‌شناسند و دوست دارند؛ یعنی همان جماعت واسطه قالی بیش از این نمی‌گذارند مردم به ارزش‌های واقعی قالی‌های نفیس پی ببرند. بعد طراحان ماهر و قالی‌بافان بزرگوار و پیرکرامت و رنج‌کشیده را در کارگاه‌های در بسته و اختصاصی وا می‌دارند که نفیس‌ترین قالی‌ها را بیافند و آنان در خارج و داخل ایران سرمایه‌های خودشان را بیشتر کنند.

تجلی این هنر ملی بوده‌اند؛ همان نقش‌های ساده و بافت زبر و خشن قالی‌های روستائی و عشایری. این هنر در کارگاه‌های بزرگ و کوچک شهرها، در انحصار جمعی سوداگر رشد کرده و در همان محدوده کتابش ناخوانده بسته مانده است و یا به روایت شما دزدیده شده است. مثال روشنش قالی‌های سرقت‌شده ایران در موزه‌های معتبر جهان است، نظیر قالی چلسی در موزه ویکتوریا آلبرت، و یا باز قالی اردبیل در همین موزه.

● بله، حق به جانب شماست. من باید جسورانه‌تر سخن بگویم امروز هم شما این تفاوت و تضاد را

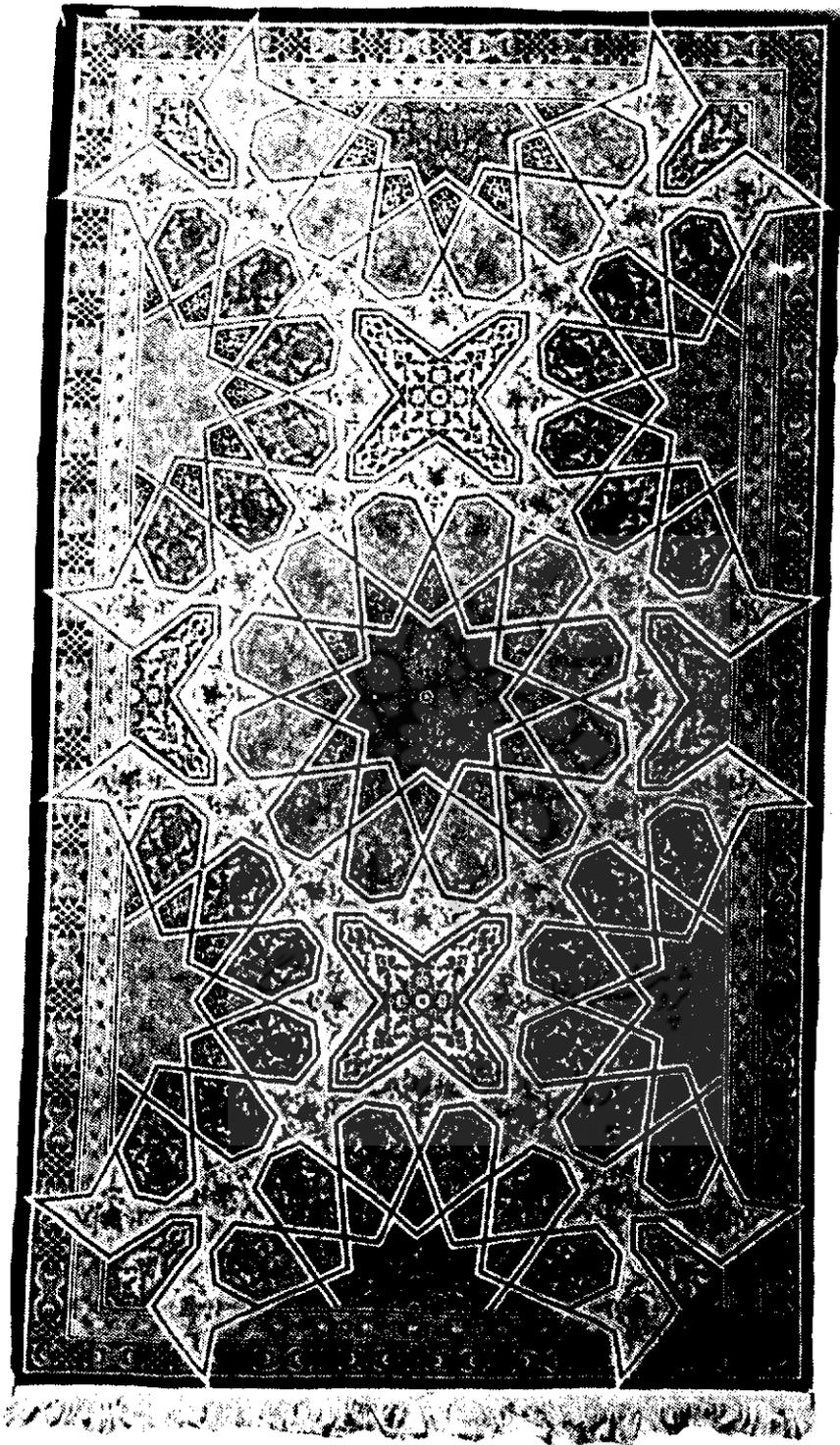


کاری هم به این ندارند که سرنوشت قالی ایران به کجا کشانده می شود. مهم برایشان مال اندوزی است. نه همه آنها، اما من که اکثریت را اینچنین دیدم. با این دادوستد و تجارت غیردلسوزانه، من بیم آن دارم که قالی ایران ته مانده اعتبار جهانی اش را هم از دست بدهد. من خون گریه می کنم، وقتی در نمایشگاههای جهانی، دنیا به جای سخن گفتن از قالی ایران از قالی مشرق زمین نام ببرند که حاصل نقشه های سرقت شده فرش های ایرانی در کشورهای همسایه است و یا حتی حاصل دست و رنج قالی بافان گمنام و مهاجر ایرانی است که به فریب جمعی طماع، دل از دیارشان کنده و سرمایه هنرشان را دو دستی تقدیم چنین سرنوشت غمباری کرده اند. من با درک این آشفته بازار، با احساس مسئولیت ایجاد یک تحول اساسی، راه خودم را به عنوان یک عاشق و خادم قالی جدا کردم. من ناگزیر با بضاعت و توان ناچیزم، با همه اعتقادی که به بندبند نقش های اصیل قالی ایران داشتم، بیشتر از آنکه مکتب نوینی ایجاد کنم، سربه شوریدگی گذاشتم. دیدم دنیا سهم قالی ایران را دارد نادیده می گیرد، شاید هم گم کرده است، پس باید با ترفند تازه و طرحی نو، حقانیت قالی ایران را به اثبات رساند. جمعی گفتند عرب زاده قهوه ختم قالی اصیل ایران را یکجا سرکشید! جمعی هم گفتند دستت درد نکند! اما من کاری به این خوب و بد گفتن ها ندارم، من راه خود را رفته و می روم.

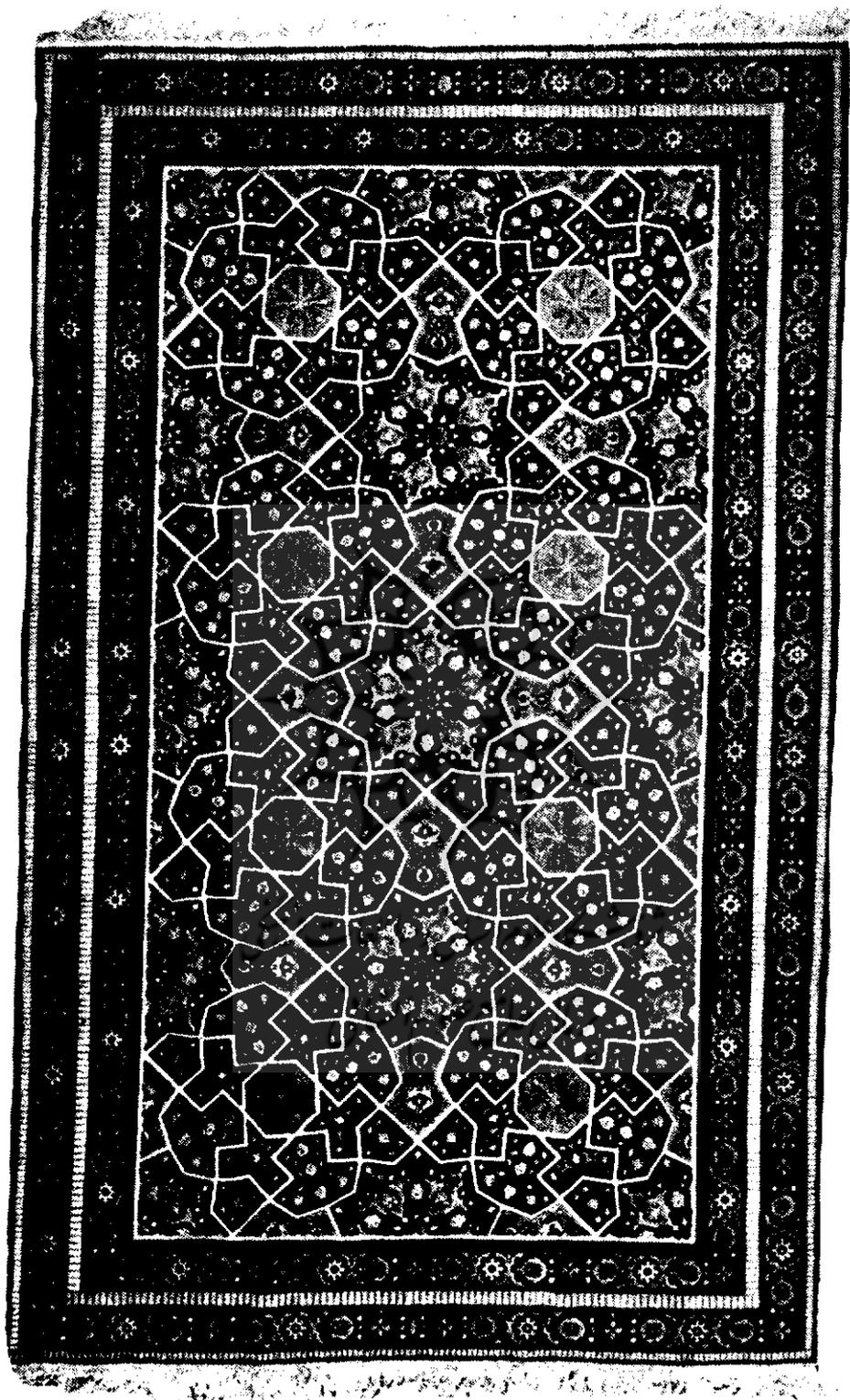
— اما، استاد بیم و نگرانی دوستداران قالی شاید از این اصل مایه گرفته و می گیرد که بسیاری از هنرهای سنتی دیار ما، بر اساس ضوابط و چهارچوب های مستحکم و جا افتاده شان در طول تاریخ هنر ایران، به حیات خود ادامه داده اند؛ تا آنجا که تخطی از اصول و معیارها، گاه به مرگ و نیستی این هنرها می انجامیده است. قالی که جای خودش را دارد؛ در زمینه قالی، ما رویاروی با یک سنت و ذوق پردوام بوده هستیم. شوریدگی ما نمی بایست به معنای بی اعتنائی ما به آنچه تلاش و ذوق قرنه های قرن خلافت هنرمندان و بافندگان این سرزمین تعبیر شود. چه، اگر با وسواس یا یادگارهای باارزش هنرهای پردوام خاکمان

روبرو نگردیم، با هر بدعت شتاب زده ای، گامی در راه تخریب این هنرها برداشته ایم. ممکن است شما در ارتباط با همین موضوع استدلالی پیش کشید که ضرورت تحول و تغییر در هنر قالی اجتناب ناپذیر است، قالی ایران با نقش های یکنواخت و صنعتی اش، راهی به سوی نیستی و فراموشی می سپرد. اما حضرت استاد، به روایت خودتان، قالی ایران در طول عمر هفت هزار ساله اش، نه تنها نمرد، بلکه هر زمان جایگاهی مطمئن تر در دلها و اندیشه ها یافت. پس چرا و چگونه است که یکباره شما بر این ضرورت آگاهی یافتید و گام در راه تحولی نهادید که گوئی در حیطه تلاش شما و شاگردانتان محدود مانده است؟

● این هم یکی از همان جمله مظلومیت ها و ستم های رفته بر قالی تعبیری می شود. شما در شرایطی سخن از ضرورت حفظ معیارهای کهن نقش و بافت قالی در ایران پیش می کشید، که بسیاری از هنرهای ما در طول تاریخ تابع این مقررات نبوده و هر زمان بنا به اراده هنرمندان عصر متحول شده اند، نقاشی ایران صاحب مکتب بوده است، مینیاتور به همچین، معماری نیز و... اما چون گوشه چشمی به قالی انداخته شده یکباره آه از نهاد این و آن بلند می شود. چرا قالی ایران نباید متحول بشود؟ چرا باید درجا بزند؟ چرا ذوق و شوق و شور نقاشان و بافندگان قالی باید به جرم تبعیت از اصول و معیارهای مکرر و چه بسیار یکنواخت نقش های کهن قالی گذشته این سرزمین، مجال شکوفائی نداشته باشد؟ چرا؟ من فکر می کنم این دلواپسی ها تنها از روی احساسات است و نه منطق های بجا و مستدل. حال که همین است، پس بشنوید که کار نه تنها من قالی باف بی هنر، بلکه بسیاری از طراحان و بافندگان مبتکر و چیره دست و هنرمند، دمیدن نفس تازه ای به جان نیمه جان قالی ایران به حساب می آید. آنانکه در این راه تلاش کردند، هیچ قدم مثبتی اگر برنداشته باشند، لااقل در هنگامه زوال و بی رونقی هنرهای سنتی، قالی ایران را که تجلی گاه زنده کردن ارزش های این هنرها ساختند؟ کاشیکاری، مینیاتور، تذهیب، خط و ادبیات ایران را در تار و پود قالی که به ستایش نشستند؟ من بر







این اعتقاد، حال که قالی ایران در آشفته بازار رواج قالی های ماشینی و سایر پوشش های رایج همانند مکت و امثال آن از اعتبار افتاده، حال که نقش های قالی ایران به سرقت رفته است، باید از این پس، تمام تلاش و کوشش را بر این اصل استوار سازیم که قالی ها را از کف زمین جمع کنیم، قالی بباقیم و بر دیوار نصب کنیم، قالی بباقیم و آنرا قاب بگیریم. و گرنه ادامه همان راه سنتی، حاصلی جز افزونی بی اعتنائی ها ندارد. ای کاش که از همان روزگار نخست رونق قالی ایران، این هنر اصیل به جای گسترده شدن بر زمین، بر دیوارها می نشست، آن وقت نه تنها شما، بلکه بسیاری دیگر نیز چنین رأی به ایستائی نقش و بافت قالی ایران نمی دادند.

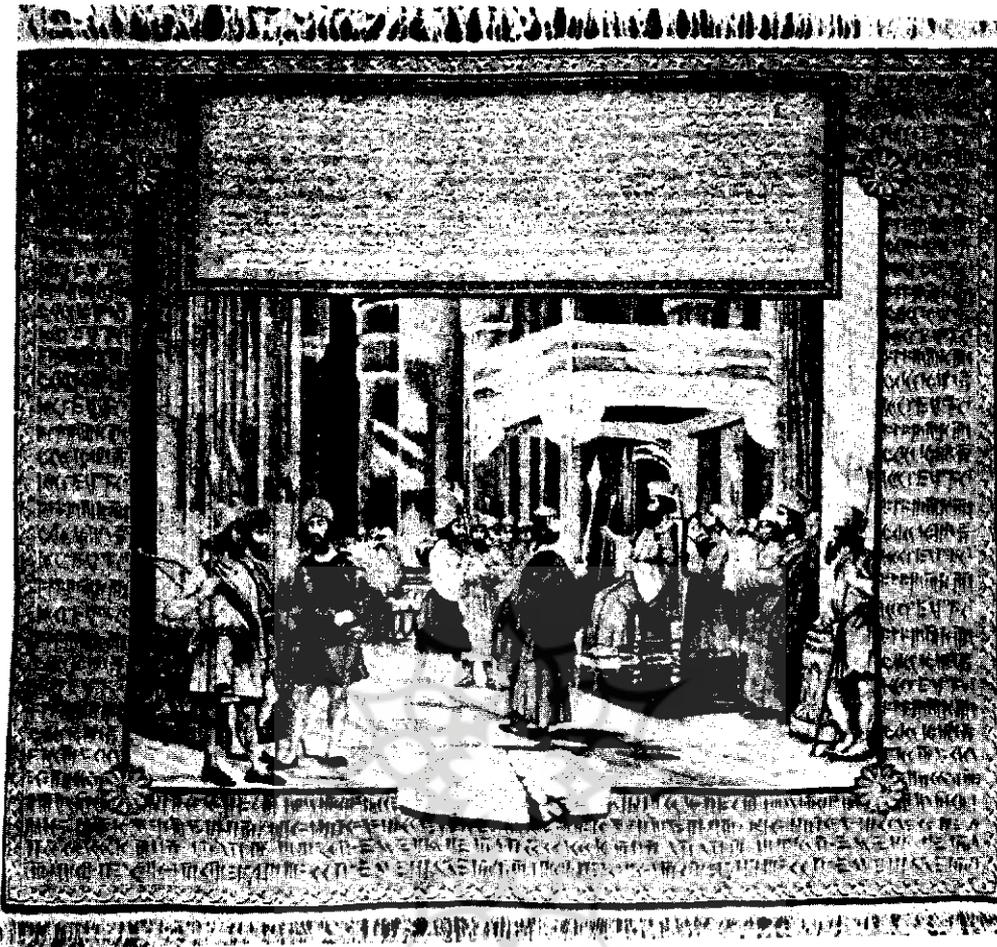
— حضرت استاد، قصد جدل و خدای ناکرده بی اعتنائی و مردود شمردن سهم ولای شما در اعتلای هنر قالی بافی در میان نیست، هدف، همدلی با شما و یافتن راهی در تجدید رونق و اعتبار دوباره قالی ایران است. پیشینه پر بار هنر و ذوق شما، سهم ولای شما در تعالی هنر قالی بافی ایران، بر همگان آشکار است. استاد، ما در امر احیاء هنر قالی ایران مسئول هستیم، هر صاحب قلم و ذوقی مسئول است، هر ایرانی وفادار و دوستدار این هنر پر پشتوانه مسئول است. ما تحقیقاتی آنچنان که سزاور دربارۀ قالی ایران به انجام رسانده ایم. قالی ما را هم محققین فرنگی بر سبیل میل و اراده خودشان برای ما شناسانده و تعریف کرده اند! حال آنکه بسیاری از آنان دار قالی ما را هم به تمامی عمرشان حتی یکبار هم ندیده اند! بسیاری، قالی ایران را هنوز به عنوان یک کالا می نگرند. حال آنکه اینچنین نیست. یک روز باید دل های سوخته ای با تمامی ایمان، راز و رمز عشق را در قالی ایران فاش گویند. بگویند که در تمامی طول تاریخ هنر، در میان همه ملت ها و سرزمین ها، هیچ هنری چونان هنر قالی ایران دوستداران و حامیانی همانند ایرانیان نداشته است.

● بله، من گاهی به حیرت می افتم و در همان حال به غرور و افتخار، که خادم هنری در سرزمینی هستم که بی اغراق در نییمی از خاکش قالی ایران فرش شده، در خانه به خانه روستاها و شهرهای بزرگ و کوچک. دلم می خواهد این واقعت را به گوش جهانیان برسانم که

قالی ایران آنهایی نیست که در شمارش معدود در موزه ها و نمایشگاهها و فروشگاههای ایران و خارج از ایران می بینید. قالی ایران نمایشگاه عمده اش در چهار دیواری خانه ها و حصار اطاق های کوچک و بزرگ دائمی است. چیزی که هست، نه فرنگی ها و نه غالباً خودمان، معرفت شناخت و شناسائی این عظمت را نداریم. آرزو می کنم یک زمانی بیاید، روزی به نام روز تجلیل از قالی ایران تعیین شود، هر ایرانی به نشانه ارج نهادن بر این هنر اصیل، قالی اطاقش را چه مرغوب و چه نامرغوب، بر سردر خانه اش در دید همگان بیاورد. آنگاه شما معنای بزرگترین و حیرت برانگیزترین نمایشگاه تجلیل از هنر را در جهان شاهد خواهید بود! آن وقت در خواهید یافت که ایران یک پارچه نقش است، رنگ است، نقش و رنگ قالی. می گویند پژوهش و شناخت، پژوهش در کدام رد پای؟ اهل دل هستید و مسئول، بیائید به وضع و شرایط قالی بافان ایران توجه کنید! در کتابی نام هزاران هزار هنرمند رنج دیده را به ثبت رسانید! آن وقت هم لابد به حیرت خواهید افتاد که در ایران، بانیان تدارک پر حجم ترین دایرة المعارف هنری بوده اید. من هم دیگر دلم از این تحقیقات مکرر می گیرد که دست به قلم ببریم، چند قالی شاخص و مانده از دوران مختلف را دائم به شیوه نگاه فرنگی ها نشانه بگیریم و قالی ایران را در محدوده نقش و بافت های این قالی ها مورد بررسی قرار دهیم.

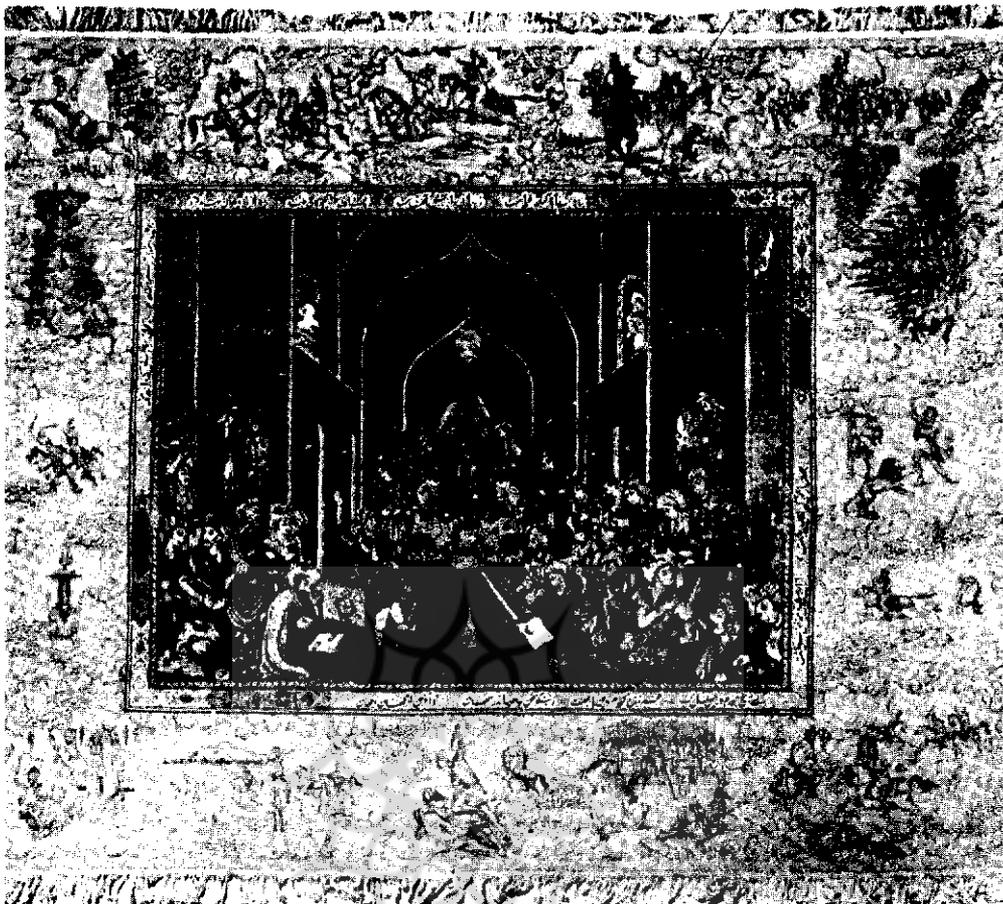
— در ارتباط با افول ارزش های قالی ایران، لابد استاد این نکته مهم را زیاد نبرده اند که همگام با رواج رنگهای شیمیائی در رنگ آمیزی تار و پود قالی ها، ضرر به ای جبران ناپذیر بر پیکر قالی ایران فرود آمد. رنگهای طبیعی نشسته بر تن قالی ایرانی که همه گاه می درخشیدند و سالیان دراز عمر می کردند، به یکباره رنگ و روی باختند. این مصیبت تنها دامان کارگاههای کوچک و بزرگ قالی بافی شهر را نگرفت، سراغ روستاها هم رفت؛ قالی های معصوم روستائی را نیز از رنگ و جلا انداخت.

● نه! نگویند کاربرد رنگ شیمیائی ضربه جبران ناپذیر بر پیکر قالی بود، بگویند مصرف ناشیانه و



اگر بخواهیم بافت قالی را گسترش دهیم، رنگ طبیعی، جوابگو نخواهد بود؛ یعنی ما وقتی را که در تدارک رنگ و تهیه مواد اولیه طبیعی آن صرف می‌کنیم، می‌توانیم مصرف بافتن قالی کنیم. با این همه، منطق شما را در رابطه با بافت قالی در روستا قبول دارم. آنجا با رواج رنگهای شیمیایی و عدم اطلاع بافندگان روستائی از کاربرد این رنگها، بسیاری از رنگها و نقش‌ها، بی‌دوام و بازاری شده‌اند. حیف است که یک بافنده سخت‌کوش، سالی پای دار قالی بنشیند، با وسواس رنگ انتخاب کند و نقش بر دار بیاندازد، بعد با

غیراصولی رنگ شیمیائی، قالی و سایر بافته‌های ما را، همانند، جاجیم، گلیم و غیره، بی‌ارزش و رنگ و روباخته کرد؛ چرا که این درست همانند آن است که امروز ادعا کنیم رنگهای شیمیائی تابلوهای نقاشان ما را ضایع می‌کند! باید در کار کشیدن تابلو، بیانییم خودمان رنگ درست کنیم؛ آنهم با مایه گرفتن از رنگهای طبیعی. من می‌گویم رنگ شیمیائی اگر خوب به کار گرفته شود، حتی دوامش از رنگ طبیعی بیشتر است، امکان بیشتری به طراح و بافنده می‌دهد که از رنگهای متنوع‌تری استفاده کند. گذشته از این، پیادمان نرود که



بیشتر یک ابزار تولید حسن می‌کند، تا هنرمندی سوخته دل و مشتاق؛ هم‌او که چون زمستان پای دار قالی می‌نشست، قالی زمستانه می‌بافت؛ یک قالی با رنگهای سرد. چون بهار دست بکار قالی می‌شد، بهار را در قالی جاودانه می‌ساخت و...

— استاد، در مقوله فرش ماشینی، چه دیدگاه و نقطه‌نظری دارید؟ لابد استاد شنیده یا خوانده‌اند، روزگاری که فرش ماشینی در ایران رایج شد و پا گرفت، دست‌اندرکاران رواجش، دلیل عمده آنرا فردنی جمعیت و عدم پاسخگویی کارگاههای بافت قالی شهر و روستا در برآوردن نیازهای مردم شهرهای

یک شستن قالی، همه زحمات و مرارت هایش بر باد رود! گذشته از این، روستائی بافنده، که در گذشته برای تهیه یک رنگ، حتی گاه به طول سالی، عاشقانه در طبیعت گشت و گذار می‌کرد و رنگهای بی‌شمار طبیعی را در دل صحرا و دشت و باغ جستجو می‌نمود، نباید به نوعی از این حال و احوال بیرون کشیده می‌شد. من روی از میان رفتن این حس و حال، که گاهی به مرارت و سختی هم تعبیر می‌شود، حرف دارم، نه روی استفاده از رنگهای شیمیائی. او را آنچنان در این رابطه از این سیر و سیاحت عاشقانه جدا کرده‌اند، که اکنون خود را

کوچک و بزرگ دانستند. حال آنکه استاد حقیقت غیر از این بود....

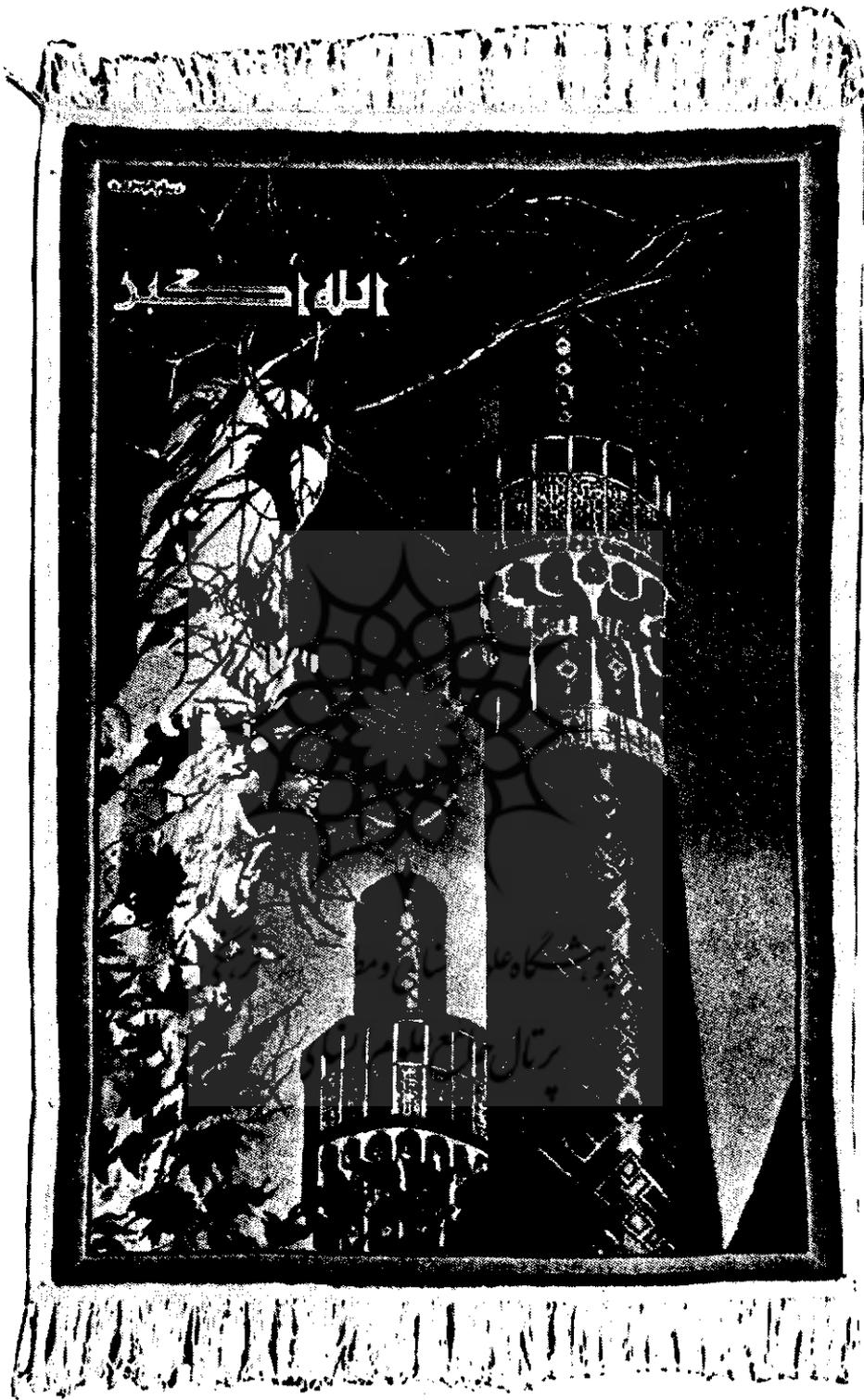
● مقایسه قالی بافته شده بر دار، با قالی تدارک دیده شده و بافته شده در ماشین، همان مقایسه میان گل طبیعی و گل مصنوعی است؛ آن گل طبیعی عطر و بوی دارد، جان دارد، حال آنکه گل مصنوعی بی جان و بی بو و بی خاصیت است. در یک قالی دستباف، شما در هر رج آن، نشانه های عمیق ترین احساسات بافته و طراحش را درک می کنید و به چشم می بینید. این احساسات را ماشین بی روح چگونه می تواند پاسخگو باشد؟ من در همان ایامی که قالی های ماشینی رایج گردید، به عنوان باز هم یک خادم و عاشق قالی، هشدار لازم را به مسئولین دادم. وظیفه داشتم که بگویم، بگذارید مردم بر زمین لخت و عور بنشینند و نگذارید بر نعش قالی ایران روزگار بگذرانند. می دانید پاسخ آنان چه بود؟ گفتند عرب زاده دارد از کساد ی بازار کسب و هنر خودش می نالد! شما بودید، در برابر این طعنه ها و اتهامات چه می کردید جز سکوت؟ حتی از پس سالها، در این زمان که هنوز قالی ماشینی مثال یک دهن کجی به ارزش های قالی ایران از میدان بدر نرفته است؟ جان کلام، عزیزان من! تلاش کنید! غیرت و همت بخرج دهید! نگذارید قالی ایران بمیرد! من و امثال من به سهم خودمان تلاش کرده و می کنیم. حالا نوبت شماست که به دفاع از حیثیت و آبرو و منزلت قالی ایران بپردازید. بدانید تا زمانی که در دانشکده های هنری ایران، دار قالی جای چهار پایه های بوم نقاشی را نگیرد، ما به خودمان، به همه هستی هنرمان خیانت کرده ایم، به آغوش مادر هنر سرزمینمان ایران بازنگشته ایم.

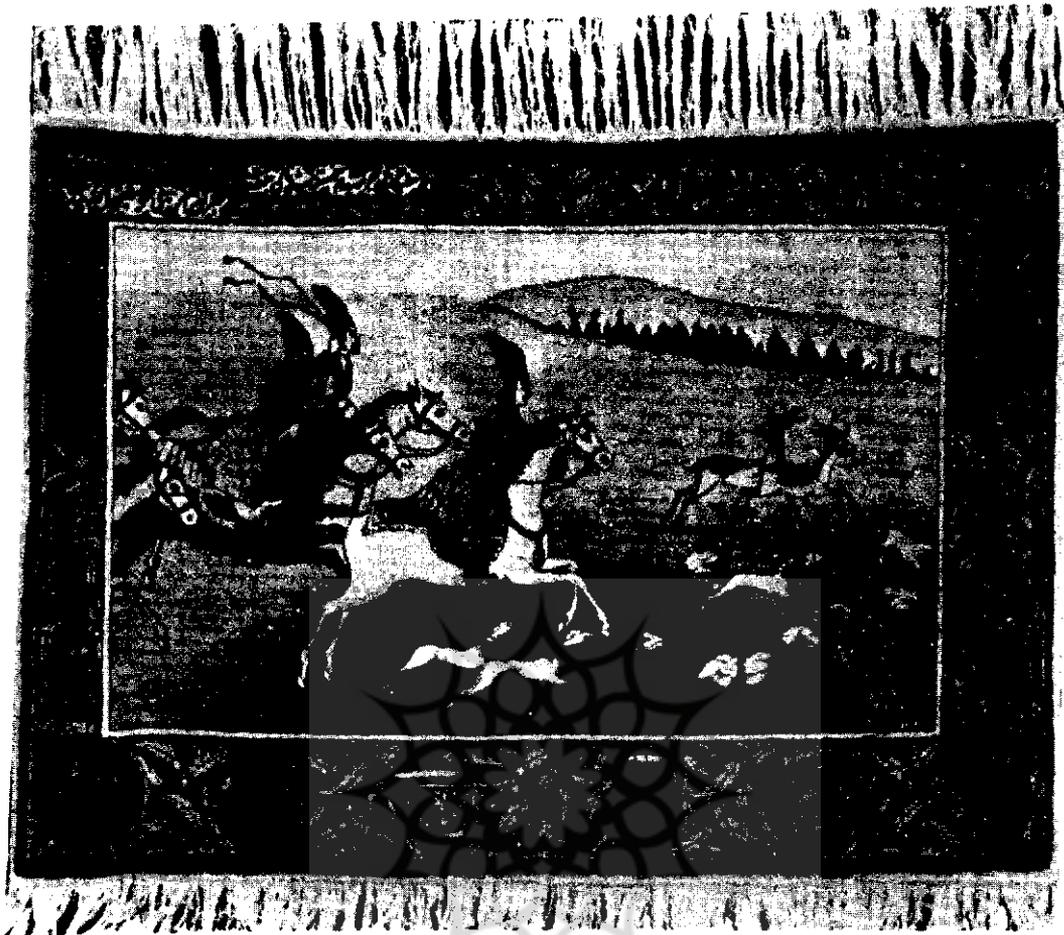
— حضرت استاد، نمی دانم، راستی نمی دانم که در این ایام سالدیدی و لبریز بودن از تجربه و هنر و ذوق، دل عاشق شما هنوز سودای خلاقیت و ابتکار دارد؟ آیا هنوز دل به رسم و طرح نقش های تازه قالی می سپرید؟ پشت دار قالی می نشینید؟ و صادقانه تر، آیا در مقام عمری خدمت و خلاقیت و ابتکار در زمینه قالی ایران، آرزویی، خواستی، طلبی مانده است؟

زبان خامه ندارد سر بیان فراق
وگرنه شرح دهم با تو داستان فراق
دریغ مدت عمرم که بر امید وصال
بسر رسید و نیامد بسر زمان فراق

روحش شاد مولای غزل فارسی، حضرت حافظ شیراز! سخن از عشق می گوئید و حکایت مونس با عشق همه زندگیم قالی؟ گمانم در زمزمه اشعار بالا پاسخ شما را خواهجاده داده باشد. من گمانم می رسد وقتی، دیگر پشت دار قالی ننشستم، دفتر طرح و رسم را بستم — اگر چه زنده بودم — خبر مرگ مرا به گوش غریب و آشنا برسانید! بگوئید عرب زاده رفت.

من هر صبحگاه، به شور و عشق دیدار دوست از خواب بلند می شوم و در مونس روز را می گذرانم. یک وقت جایی گفتم: من، تنها، تماشاچی مشتاق همه لحظه و روز و عمر قالی هایم هستم. هر وقت گرد اطاق می چرخم، مثل کسی که تازه به دیدار نمایشگاهی رفته باشد، می ایستم به تماشا. نه آنکه فکر کنید چون کار خود من است دارم تبلیغ می کنم، نه! دل من شوق دیدار حاصل روزهای از کف رفته عمرم را دارد. در این چرخیدن ها، من همراه سن و سال قالی هایم، جوان می شوم، گاهی شاد می شوم، و گاهی دل به افسردگی می سپارم. اما لابد باور می کنید که در این روزهای زندگی، بعد از آنهمه تکاپو و تلاش، دیگر آرزو، مقام و جایگاهی آنچنان ندارد، جز آنکه من هم اینک دلواپس سرنوشت این یادگارها، که در واقع دیگر متعلق به من نیست — بلکه من حکم نگهبان و حافظ آنرا دارم — همه ما دیر یا زود رفتنی هستیم. من غصه روزهایی را دارم که نباشم و یاد و یادگار این همه سال شور و شوقم بیاد فنا رود. خوب است تا من هستم، خانه ای، موزه ای، جایی برای نگاهداری این قالی ها تدارک دیده شود. خوب یا بد، این قالی ها باید به آیندگان سپرده شود. و این نه تنها در مورد آثار من، که در زمینه حفظ ارزش های سایر هنرمندان و الاقدر طراح و





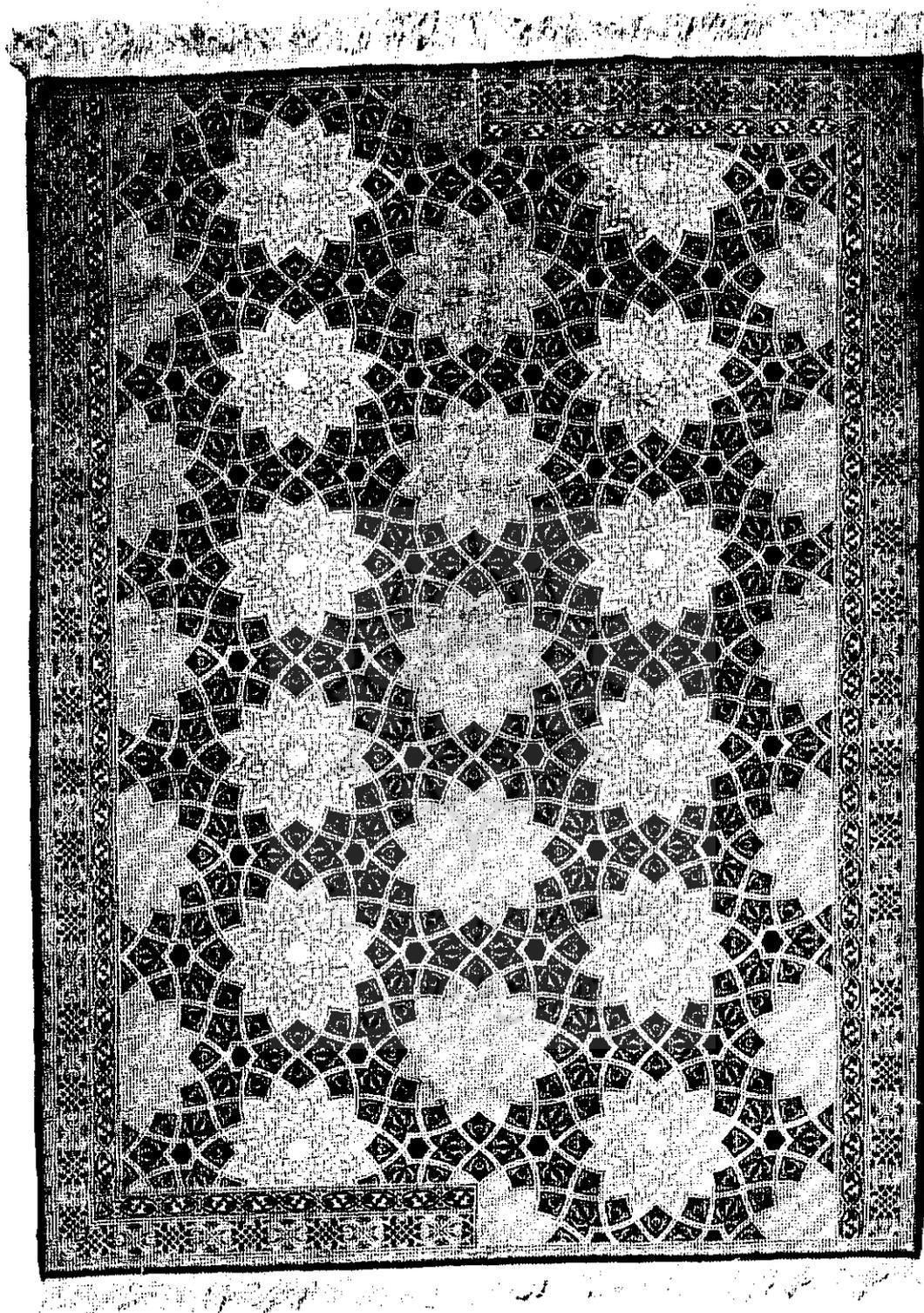
به قالی ایران تحقیق کند و رد پای این قالی ها را گم کرده یافت، نگوید چرا لال بودم و بودیم!

بافنده قالی در این دیار نیز عملی شود. یادتان باشد در سرزمین قالی، کشور قالی، دیار قالی، تنها دل خوش کردن به یک موزه کوچک و یا بزرگ با تعدادی قالی بر تن در و دیوارش و تعدادی در زیرزمین، آنهم در سطح کشور، موجب می شود در برابر دیدگان مشتاق دوستداران قالی، چه در ایران و چه جهان، شرمسار باشیم. در ایران، همه شهرهای کوچک و بزرگ، بلکه هر محله ای یک موزه فرش می خواهد. این خواست اگر به آرزو تعبیر شود، من آرزومندترین آرزومندان این روزگارم! یادتان باشد، این خواست را هم مطرح نکردم که امیدوار باشم همین فردا به سراغم بیایند و دست یاری دهند؛ مطرح کردم که اگر روزگاری، محقق، دوستداری آمد راجع

در فصل خزلن زندگی، برای من که یکی از بی‌تار باغبانان گلستان همیشه بهار قالی‌بازان
 تمام گل‌های خزلن دیده قالی‌سوزیدم، سخت پُر محنت است و مالا مال از غم و دل‌تنگی، چه زدنم
 گلبرگ‌های به تاراج رفته گل‌های این گلستان را با کد (مین) است حضرت آبیاری کنم و در شرح
 این خزان نابهنگام پرنوریم و جز آنکه پیمان با سرگشته‌خستگی ایام دیده در پنج کشیدم، بای،
 گوشه از زمین باغ را بچین تا دقایق کفر حیات، گل بکارم و گل بنشانم!

باین همه، خوب آگاهم، دیگر جوانان منی باغبان پریشسته قامت، نامی ایستادن و اینتا
 در برابر تندبادهای خزلن قالی‌بازان را ندارد. چنین است که پیش از آنکه در خاطر
 گلستان قالی‌بازان، روزهای زندگی را به سر آورم، در اندوه خزلن و دلگیری روزگار
 می‌گذرانم.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 صداقت‌نویسیم که اگر به حرمت نشریه‌ی دین فصلنامه هم نرسد، و صداقت دست اندر کار
 در دفاع از هنر و علم نماند باور نداشتم، چنان هر سکوت بر لب می‌زدم در خوشی خوشی می‌گفتم
 و در خلوت درد خود می‌ماندم. مگر در طی این همه سال، فریاد و خروش، دل‌سختگی و فغان
 گوش شنوایی، صدای دردمند و خسته‌شمن را شنیده‌است، که امروز نای می‌کنم و دوباره



تاله سرد هم و باز هم سر به شیون گذارم، که قالی ایران، همه هستی و موجودیت ذوق و هنر و آتیه
این دیار را دریا بید؟ ننشینید همچنان به تماشا، تاله در غرزه‌ها و نمایشگاههای داخل و خارج
از ایران چشم دنیا دیگر دنبال یافتن فرش ایران نباشد و به گناه و عقوبت سلب این سر را
و بی اعتنائی به قالی ایران، دنیا بی شمار نقش نقاشان و بافندگان به بیغرافته قالی ایران
تحت نام و عنوان قالی مشرق زمین جستجو کند؟

چگونه باز دل خون کنم، که قالی باخان خرد سل و بزرگسال ایران را در جای جای این خاک
دریا بید؟ آنگاه محرم ترین و معصوم ترین و در عین حال، بزرگوار ترین هنرمند این سر زمین
و به حق جهان هستند.

و راستی از چه می‌بوسیم که به قول خود به بزرگوار غزل فارسی حافظ شیرازی
قلم را کن زبان نبود که سر عشق گوید باز .

شگفتا، که از پس هفتاد سال دوستی با دارا و محمدی با نقش های هنر راز و رمز قالی لنت
چون به عشق لیم فحل کردم ز آن .

با این همه بیم دارم سکوت کنم و پاره ای سکوت مرا نشانه دل خرسندی من از حال در روزگار
قالی ایران بدانند، آنچه، بر خود واجب می‌شمارم که به عنوان یک خادم دلسوزانه قالی ایران،
حرف دلم را در حوصله کوتاه و محدود این مقدمه برابر جاهت دوستدار قالی ایران، چه حال

دیده آئینده به رشته تحریر در آوردم و صادقانه به وصیت منضم

نخستین آرزوی من در شرایط نابسا ما قالی ایران است. تا پیش یک مرکز پژوهشی دانشگاهی در زمینه شناخت ارزش های هنری، فرهنگی و اقتصادی قالی ایران است؛ جوانان متعهد و هنرمند را می بایست

ترغیب کرد که به گونه ای جدی و منزادار، در باره این میراث ارزشمند هنری ایران، با ریاضت ^{۲۴} دل به تحقیق بپردازند؛ در قالی به کلاسهای درس دانشگاهی راه یابند. خدا میداند منم دارم و در شرا

که دانشجو یا نماینده بر سر کلاسهای دانشکده های هنری، میراث شناخت مکاتب هنری خوبی هستند؛ قالی ایران، مادر هنر ایران، فراموش شده و حیثیت نیمه جاننش محو و موهوبه دیگر کارگاههای کوچک شهر و روستا، گنجم در انحصار و اختیارات تجارت عده ای که صرفاً به بازدهی سود و سرمایه خویش ^{نخستین} دل کرده اند، باشد.

قالی بافان گمنام و نام آشنا، می بایست مورد حمایت جدی معنوی و مادی قرار گیرند. باید ننگ است این عاشقان گمنام در گوشه و کنار این خاک، غریبانند بدینا که نیند و بی پناه و مسکین از این جهان بر بیدند. این گناهی نا بخشودنی است که جمعی بی اعتنا به میراثستان پر هنر و زخم دیده آنان، ^{حاصل} همه عمر زندگی و ذوق آنان را به نیما برزند.

در پریشی در وقتائی، در هر مرکزی، که هنر زنده مانده ذوقی هست، دانشگانی بر تن ^{حرفه} دل در ^{می} دیر قصد می بایست با ترتیب دادن نمایشگاههایی به هویت هنری و اعتبار طراحان و بافندگان

اگنم ارج نهاد، تا بدانجا که به نشانه سپاس، جوایزی پیشکش فوق درختان نمود.
این عطف و جبر، این همدلی و یاری و در حقیقت نوعی پاس داشتند و جبر این نیز میزند از غریب
شمران مهر نوشتت قالی ایران دکت .

باید تا بدانجا پیش رفت که همانندس بی مهرها، خرمند از این طراح و بافنده قالی ایران، پای مهر قالی که
دبافت آن به تمام می رسد، رقم بگذارد و در حقوق مهری و معنوی خویش دفاع کنند. باید طلا
خواران خوار بی شمار تابلوهای شگفت برانگیز و پر نقش و نگار قالی ایران، بی نام نشان بافند
استدکاطان با تجربه و طراحان چیره دکت قالی ایران می باسیت همیت و غیرتی نزل دار به خرج دهند
و همگام با صورت تحول بسیاری از رشته های هنر سنتی ایران، طرح و طرح ها تازه و نو، در ارتباط با
متحول رفتن منطقی نقش و طرح های سنتی و یکنو لغت قالی ایران ارائه دهند.

یکی از دلایل عدم رونق و رکود قالی ایران، در واقع عدم پویایی و نبود حرکت و ابتکار
در جان بخشیدن به طرح های به یادگار مانده از گذشته های دور شهرها و روستاهای ایرا
دکت من به درستی نمی دانم چگونه می باسیت این تقلید تا زمان حال ادامه یابد و چرا باید جمعی
این تحول باشند و بر این پندار باقی بمانند که همراه تغییر نقش های قالی ایران، هویت قالی
نیز بر باد می رود؟! حال آنکه درست من برخلاف این پندار، پنداشتمه می پندارم، چه تحول

تضمین در قالی ایران، اگر هنگام با حفظ ارزش های هنر سنتی دلی باشد، حیات دوباره به حساب
در رابط با این تحول است که می بایست ارتباط دودستی قالی ایران را با سایر هنرها، همانند

تزیین، خط و کاشیکاری افزون تر ساخت پس آنگاه، قالی ایران به جای گسترده شدن به نبرین
چونان اثر هنری نقیسی بردیوارها خواهد نشست. توصیه من به تمامی دست اندرکاران قالی ایران
به ویژه تاجران قالی چه در خارج و چه در داخل ایران این است که تنها بسند مکتوبه به تجارت خود

در شناخت بافت و نقش تجاری قالی، گمان می بایست میان آن طیف غوغای داد و ستد و
نگرانی و تشویش انبان کردن نهر پایه مادی، مدت زمانی هر چند کوتاه را نیز پشت یک دار قالی

به یادگیری بافت فرش صرف نمایند. آنان چون به عمق و معنای لحنه لحنه های مبارک می بینند
خلاصیت این هنر آشنا گشتند، چون به برخی های نهفته در گره گره و بند بند قالی ایران راه یافتند
حی تردید جان و دلشان متحول می گردد. دیگر به قالی به عنوان یک وسیله سود دهی صرف
نخواهند کرد، بل هر قطعه قالی را یک اثر هنری می شناسند که باید هنرمندان خلاق بافته شود

باز شناسند و هر دستاورد یکا یک آن بوده زنند. باید بنشینند و مگر مگر زنند تا بداند که یک
و حتی یک نقش ساده حاصل چه ریاضت و زحمتی است باور کنند که:

«میدان بلاغیت مردمی خواهد»

من قالی با فیله خسته دل در بخور، در هر فرصتی، چه در ایران و خارج از ایران، این هم را گوشزد کرده ام، اما دای بر من که باید بنویسم که گوش شنوا؟!!

لحن بسیار است و درد دل بی شمار، نپندارید که خود آگاه نیستم؛ آنچه را که در این مختصر به تحریر درآورده ام، در واقع، حکم فریادی را دارد از ته چاه دلتمنی، اما صلت هجری و جنگی من که پای دار قالی همه عمر به عاشقی گذرانده ام، حکم کرده بنویسم، اگر چه بدانم که همچنان گوشه چشمی و حالی به این قالی نیرت؟

دل پر هوش، شب و روز در می خواهد پیام گرم عشقی از نگاه می مردمی خواهد به صحرای جنون از عقل پامندارجی پروا که میدانم بلاغیت مردمی خواهد نوشتم تا مگر آن روزگار آن که خدای نا کرده تنها خاطره اراز قالی ایران مانده باشد، دیگر نسل های آینده، نگویند که چرا حور سادات بر لب زده بودم «بهین».

ابوالفتح رشاد محراب زاده

۱۳۶۸/۱۲/۱۵